

مجموعه خلاصه سخنرانی های

نسبت پژوهش با امر سیاسی

فهرست

- ۱ تخیل، حد واسط پژوهش و امر سیاسی
- ۵ نسبت مسأله مندی پژوهش با امر سیاسی
- ۹ بحثی در باب «جایگاه» آموزش و پژوهش علوم سیاسی در سیاست ایران
- ۱۷ بازتاب فقه پژوهی در سیاست
- ۲۱ انقلاب اسلامی و دین در پژوهشهای علوم انسانی
- ۲۹ «نسبت میان پژوهش و سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی ایران»
- ۳۵ ظرفیتهای آینده پژوهی و مسایل سیاست خارجی ایران

مقدمه

تردیدی نیست که هر قدر زندگی اجتماعی و سیاسی جوامع بشری گسترده تر و پیچیده تر می شود ، نیاز به فهم و شناخت امر سیاسی دو صد چندان می شود . زیرا چنین جوامعی بدون تراز بالایی از خرد ورزی پیش نمی رود . از این رو ، بهانه ها و فرصت های مختلف مجال تحقیق و پژوهش درباره امر سیاسی را پدید می آورد . از جمله این فرصت ها ، التفاتی است که به نسبت پژوهش و امر سیاسی می کنیم . این التفات ممکن است در ساحت نظر یا عمل شکل بگیرد .

پژوهشکده نظریه پردازی سیاسی و روابط بین الملل با همین انگیزه تلاش کرده است به کمک جمعی از اعضای هیئت علمی خود به فهم پاره ای از جنبه های نسبت پژوهش با امر سیاسی نایل گردد . این تلاش در قالب برگزاری نشست علمی با عنوان « نسبت پژوهش با امر سیاسی » برنامه ریزی شده است . سعی ما بر این بوده است که مجموعه سخنرانی ها به قدر میسر هر دو ساحت نظر و عمل را پوشش دهد . سخنرانان نشست که تماماً از اعضای هیئت علمی پژوهشکده هستند با انگیزه ارایه مطالب نوآورانه در این نشست مشارکت کرده اند . کتابچه پیش رو ، خلاصه مباحث این عزیزان است . در اینجا بر خود لازم دانسته پیشا پیش ، ضمن ارج گذاری و

بزرگداشت هفته پژوهش ، از کلیه همکاران علمی و اداری
پژوهشکده بخاطر برگزاری این نشست علمی کمال تشکر و
سپاسگزاری را داشته باشم . امید که این گام فتح بابی برای برداشتن
گام های بلندتر بوده باشد .

پژوهشکده نظریه پردازی سیاسی و روابط بین الملل

۱۴ آذر ۹۶

تخیل، حد واسط پژوهش و امر سیاسی

محمد علی فتح الهی*

رئیس پژوهشکده نظریه پردازی سیاسی و روابط بین الملل

نسبت بین پژوهش و امر سیاسی را از جهات گوناگونی می توان مورد ملاحظه قرار داد. فصل مشترک این دو را در عنصر تخیل جستجو می کنیم. پژوهشی که در آن خلاقیت و تخیلی صورت نگیرد، نخواهد توانست یک پژوهش جدی و قابل قبولی باشد. پژوهش در عالم خیال صورت می گیرد و خیال، کار تصویرسازی جهان را در قلمرو علم شکل می دهد. بسیاری از فرضیه های تخیلی علمی، اختراعات و اکتشافات در عالم خیال تکوین پیدا می کنند و شکل می گیرند. فرضیه های پژوهش و حدسهای اولیه ای نیز که پژوهشگر برای ارائه فرضیه لازم دارد در عالم خیال پژوهشگر و با ورود او در آن عالم، صورت تحقق به خود می گیرد.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: fathollahi@ihcs.ac.ir

وقتی یک پژوهشگر می‌خواهد به نظریه‌ی ای برسد اگر به عمق و باطن زندگی توجه نکند، نمی‌تواند نظریه‌ی پردازی لازم را داشته باشد. نظریه‌ی پردازی‌ها با یک‌سری حدس‌ها اتفاق می‌افتند و این قدرت حدس زدن در واقع از قدرت تعمق، ناشی می‌گردد. پژوهشگر ابتدا حدسی می‌زند و سپس حدس خود را با داده‌ها مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که این حدس او مطابقت با داده‌ها دارد و لذا به نظریه‌ی ای نایل می‌شود. نوعی جهاد و مبارزه باید برای ورود در عالم خیال اتفاق بیفتد و نیز تعمقی حاصل آید تا امکان حدس فراهم شود. حدس‌های اولیه‌ی ای که پژوهشگر برای کار نظریه‌ی پردازی لازم دارد و ارائه‌ی نظریه‌ی علمی در عالم خیال پژوهشگر و با ورود او در آن عالم، صورت تحقق به خود می‌گیرد. اگر انسان نتواند با عمق زندگی ارتباط برقرار کند و در سطح ظاهری زندگی متوقف بماند، این توان حدس را از دست خواهد داد و قدرت پژوهشی را نیز همین‌طور نخواهد داشت.

امر سیاسی هم وجه خیالی شده و جنبه‌ی هویتی سیاست می‌باشد و قائم به تخیل سیاسی است که در فرد و جامعه اتفاق می‌افتد. در گذشته، سیاست را متعلق به عالم حس می‌دانستند و سیاست، حالت پلیسی داشته است. اما اکنون وجه خیالی سیاست آشکار شده است و سیاست با خلاقیت به پیش می‌رود که از آن به "امر سیاسی" تعبیر می‌کنیم. امر سیاسی عبارت از محیط سیاسی

مملوّ از مصائب و حوادثی است که به نوبه خود باعث خلّاقیت و تخیل پیش بینی ناپذیری است که به انسان درک از فردیت، آزادی و قدرت نیل به خواسته ها را می دهد. محیط سیاسی، امر وجودی است که در مسیر تاریخ محقق می شود و رشد می نماید و انسان ها در آن محیط به دنیا می آیند.

سیاست ماهیتی پیدا کرده است که نظامات کلی عالم و نظامات کلی زندگی را مورد توجه قرار می دهد. قدرت و سیاست به واسطه قوه خیال و عقل عملی، دگرگون کننده موجودات و صورت بخش نظام عالم می شود. سیاست عمیق تر و لطیف تر شده است و ماهیتی خیالی پیدا کرده است. پژوهش هم در چارچوب آن نظم کلی خیالی و عقل عملی اتفاق می افتد که زندگی را اداره می کند و بر جوامع سلطه دارد و آنها را هدایت و پیش می برد. قانون گذاری های عادی، نظامات اداری و شهرسازی و ترافیک و بازار و تولید و آموزش و اقتصادی ما که مظاهر عقل عملی هستند نیز تحت سلطه آن فضای فکری، سیاسی حاکم که بر اذهان ما حکومت می کند وضع می شوند. پریشانی و نابسامانی این نظامات، دلیل ضعف نظم کلی، عقل عملی و آشفتگی عالم خیال انسانها است. اگر این نظامات بسامان باشد نشان بسامان بودن حضور ما در این عالم خیال خواهد بود.

به میزانی که سیاست عمیق می‌شود، قدرت انجام پژوهش علمی هم پیدا می‌کنیم. پژوهشی هم که جوامع را پیش می‌برد و ارائه نظریه‌ای که با خلاقیت صورت می‌گیرد، نشان عمیق‌تر شدن سیاست است. پژوهش‌های علوم انسانی برای آن است که تعیین و تدوین و اصلاح نظم‌ها، قاعده‌ها و قانون‌ها را تسهیل و تنظیم نماید. موضوع‌هایی شبیه آن چیزی که اشاره می‌شود، می‌تواند مورد پژوهش علوم انسانی قرار گیرد. انقلاب اداری که برای کشور، ضروری است؛ چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. چگونه می‌توان، انقلاب را در جامعه تثبیت و تعمیق کرد و مسیر عدالت و پیشرفت را هموار نمود. الگوی اسلامی، ایرانی پیشرفت کدام است. سبک زندگی موفق چه ویژگی‌هایی دارد. نظام حزبی در جمهوری اسلامی، چگونه شکل می‌گیرد.

نسبت مسأله مندی پژوهش با امر سیاسی

پگاه مصلح*

نسبت میان مسأله مندی پژوهش با امر سیاسی هنگامی به درستی فهمیده می شود که مفهوم "مسأله مندی" روشن شود. مسأله مندی پژوهش با طرح یک یا چند پرسش که یک "پژوهشگر خوانده" قصد کند با ارائه طرخی به آنها پاسخ دهد تفاوت دارد. آنچه سبب این تفاوت می شود وجود عنصر "دغدغه" در مسأله مندی است که در هر پرسشگری ساده وجود ندارد. در واقع مسأله مندی پژوهش بازتابی است از تفسیر یک "موجود تفسیرگر" از وضعیتی مشکل ساز که در گذر زمان و به گونه ای غیر قابل چشم پوشی به دغدغه ای برای او تبدیل شده است. تازه از هنگامی که این موجود تفسیرگر می تواند و می کوشد آن وضعیت مشکل ساز را به سطحی از خودآگاهی برساند که قابلیت بیان و صورت بندی داشته باشد به سوی "پژوهشگر شدن" حرکت می کند. تنها با درک این فرایند و دغدغه مندی می شود فهمید که مسأله مندی امری وجودی است و با طرح دستوری و مکانیکی چند پرسش و

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: pegahmosleh@ihcs.ac.ir

کوشش برای پاسخ گویی به آنها تفاوت ماهوی دارد. از این رو، مسأله مندی برخاسته از وضع وجودی موجودی تفسیرگر در جهانی است که در آن می زید. پدیده ای که من آن را "پژوهشگرخواندگی" می نامم مانع از درک وجه اگزیستانسیال مسأله مندی پژوهش است. خود این موضوع که افرادی به سبب قرار گرفتن در برخی موقعیت های رسمی و نهادی و پیشاپیش به طور مفروض "پژوهشگر" خوانده شوند، "پژوهشگر شدن" و "مسأله مندی" را تبدیل به یک "مسأله" کرده است.

اکنون بهتر می شود نسبت امر سیاسی با مسأله مندی پژوهش را دریافت. امر سیاسی، چنان که پیش تر نیز آن را در مقاله ای تعریف کرده ام، برخوردار از وجه وجودی ژرفی است. آنچه امر سیاسی خوانده می شود به بیان دیگر "سیاسی بودن" است. سخن از "امر سیاسی" در واقع سخن از "سیاسی بودن" حق، مطالبه، وظیفه، کنش، نهاد یا رویدادی است و جنبه وجودی/ اگزیستانسیال آن را بیان می کند. اگر "سیاست" را شامل محدوده ای از کنش اجتماعی بدانیم که به طور مستقیم به کسب و حفظ و اعمال قدرت تصمیم گیری برای نظم بخشی، اداره جامعه و توزیع منابع معطوف می شود، "امر سیاسی" افزون بر "سیاست"، دامنه گسترده و چند لایه ای از همه حالات "متأثر بودگی" از مناسبات قدرت را نیز در بر می گیرد. آنچه تعیین کننده "میزان سیاسی بودن" امری از امور جامعه

است، "میزان متأثربودگی" آن از مناسبات قدرت سیاسی، در برابر میزان "متأثربودگی" آن از دیگر امور و شئون اجتماعی است.

از آنچه گفته شد می شود نتیجه گرفت که فهم نسبت مسأله ندی پژوهش با امر سیاسی فهم امری وجودی است. این نسبت در چند و چون متأثربودگی موجودی تفسیرگر از مناسبات قدرت سیاسی در جامعه ای خاص نهفته است. آشکارسازی و ارزیابی این نسبت، خود باید چونان مطالعه ای مستقل نگریسته شود. نکته مهمی که نباید نادیده گرفته شود این است که بخشی از سرشت "مسأله مندی" که فرایند پژوهشگر شدن را می سازد به متأثربودگی او از امر سیاسی بازمی گردد و از این رو نسبت میان مسأله مندی پژوهش و امر سیاسی به خودی خود فراتر از ارزیابی هنجاری است. به این معنا که در چنین نسبتی می شود هر دو وجه سازنده و سرکوبگر را ملاحظه کرد، چنان که فوکو در سخن از "قدرت" به هر دو وجه توجه داشت. این نسبت را باید در تمایز از دستکاری ها و دخالت های مستقیم صاحبان قدرت سیاسی در امر پژوهش دید که از قضا سبب رشد همان پدیده "پژوهشگرخواندگی" می شود.

در پایان باید اشاره کنم که تفسیر پژوهشگر از موضوع دغدغه آمیز زیست اجتماعی او، یا به بیان دیگر آن گونه که او مسأله ساز بودن امری را درمی یابد و صورت بندی می کند نیز به نوبه خود بر "سیاسی تلقی شدن" آن امر مؤثر واقع می شود. از این لحاظ نسبت

مسأله مندی پژوهش و امر سیاسی را نباید نوعی متأثربودگی یک
سویه پنداشت.

بحثی در باب «جایگاه» آموزش و پژوهش علوم سیاسی

در سیاست ایران

شروین مقیمی زنجانی*

برای طرح بحثی در خصوص «جایگاه» آموزش و پژوهش علوم سیاسی در سیاست ایران، ابتدا باید در باب نسبت وثیق علم سیاست جدید با جاگیرشدن ارزش‌های دموکراتیک در سامان اعتقادی مشترک مردم یک اجتماع و یا به بیانی در کامن‌سنس آنها سخن بگوییم؛ یعنی از اتفاقی که باید در «بیرون» علوم سیاسی رخ دهد تا آن علم بتواند موضوعیت پیدا کند (رویدادی که در غرب جدید، فیلسوفان مدرن زمینه را برای تحقق آن فراهم کردند). ما در این بخش سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم که علوم سیاسی در معنای جدید محصول ظهور یک فلسفه‌ی سیاسی جدید بود که خود را در تقابل با فلسفه‌ی سیاسی پیشامدرن یا به تعبیری قدمایی تعریف می‌کرد. افلاطون و ارسطو به عنوان اصلی‌ترین چهره‌های فلسفه‌ی سیاسی قدمایی که به نوعی علم سیاست جدید در تقابل با

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: moghimima@gmail.com

فلسفه‌ی سیاسی آنها سر برآورد، زندگی نیک را در «حیات متاملانه» خلاصه می‌دانستند. فیلسوف افلاطونی، پس از بیرون آمدن از غار، دیگر به بازگشت به درون غار و همراه شدن با هم‌نشینان سابق میلی ندارد. تمثیل غار افلاطون در واقع نماد بارز و بی چون و چرای یک تلقی پیشامدرن در باب سیاست است: سیاست در نهایت عرصه‌ی خیرهای محدود است و از این رو تقابل، ذاتی آن محسوب می‌گردد و تقابل در جهان ایده‌های جهانشمول که موضوع تامل فیلسوف است، در نهایت نمی‌تواند بخشی از سعادت آدمی در مقام موجود صاحبِ لوگوس باشد. ارسطو نیز در دفتر آخر از ساله‌ی اخلاق نیکوماخوسی، بر زندگی متاملانه به عنوان بهترین شیوه‌ی زندگی و راهی برای رسیدن به سعادت سخن می‌گوید. در واقع حیات متاملانه بر زندگی سیاسی نزد قدما، بنا به درکی که از طبیعت آدمی داشتند، ارجحیت تام و تمام داشت. بدین ترتیب فلسفه‌ی سیاسی، کوششی دوجانبه بود: تلاش برای دفاع از شیوه‌ی زندگی فلسفی از طریق توجیه آن در پیشگاه شهر (آپولوژی افلاطون و کسنوفون)، و توأمان برعهده‌گرفتن نقشی تربیتی و القای میان‌روی و اعتدال در نفس انسان‌های طبیعتاً سیاسی (گلاوکن در جمهور افلاطون و ایسخوماخوس در درباره‌ی تدبیر منزل کسنوفون). بر این اساس فلسفه‌ی سیاسی پیشامدرن، آن‌چنان که سرشت فلسفه‌ی سیاسی ایجاد می‌کند، رتوریکال بود، اما رتوریکی به یک معنا تدافعی و ناظر بر توجیه سازگار بودن شیوه‌ی زندگی

فلسفی با دیگر بدیل‌های نیرومند برای شیوه‌ی زندگی فلسفی: مثل شیوه‌ی زندگی سیاسی (مثلاً در یونان باستان) یا شیوه‌ی زندگی دینی (مثلاً در سده‌های میانه‌ی اسلامی). اما وضعیت با ظهور فیلسوفان مدرن به کلی تغییر کرد. آن سنتی که در یونان باستان ریشه کرده بود و بعدها به تمدن‌های اسلامی و مسیحی منتقل شد، در سده‌های شانزدهم و هفدهم به شدت مورد تردید قرار گرفت و مردود اعلام گشت. ما از این پس شاهد ظهور یک فلسفه‌ی سیاسی جدید هستیم. یک فلسفه‌ی سیاسی جدید که «انقلابی» بود علیه تبدیل‌شدن فلسفه به کنیز الهیات در سده‌های میانه‌ی مسیحی. فلسفه‌ی سیاسی جدید به یک معنا کوششی بود تا بنیان‌هدایت سیاسی و اخلاقی آدمی را بر زمین دیدگاهی از انسان بنا کند که اساساً از منظر فیلسوفان پیشامدرن، نمی‌توانست به معنای دقیق کلمه «انسانی» باشد. ماکیاولی و هابز در صدد بودند تا پروژه‌ای جدید را طراحی کرده و پیش ببرند: پرداختن به سیاست به شکلی آنقدر جدی که باید پیروزی یا شکست در آن را به عنوان توفیق یا عدم توفیق انسان در رسیدن به سعادت (البته با تعریفی کاملاً متفاوت) تلقی نمود. درواقع برای آنکه سیاست به عنوان امری در ذات و اساس خود «عمومی»، یعنی مرتبط با فضای عمومی و مناسبات میان آدمیان، در کانون قرار بگیرد، لازم است تا آرمان‌تفرد فلسفی و نظری (یعنی آرمان فیلسوف بیرون‌زده از غار و خیره در نور حقیقت) به کناری نهاده شود. نفس این محوریت‌یافتن امر

«عمومی» در دوره‌ی جدید، ریشه‌ی اصلی ظهور دیسیپلینی بود که امروز از آن با عنوان «علوم سیاسی» یاد می‌کنیم. در واقع اگرچه با خواندن ماکیاولی و هابز، در وهله‌ی نخست بویی از حکومتِ دموکراسی (مردم) به مشام نمی‌رسد، اما شرایط امکان بحث از دموکراسی و حقوق شهروندی را باید به یک معنا در کوشش آنان جستجو کرد. در واقع رمز فهم ایجاد شرایط امکان ظهور دیسیپلینی به نام علوم سیاسی در فهم این معنا نزد فیلسوفان سیاسی مدرن است که آدمی بر خلاف دیگر موجودات، «به طرز فوق‌العاده‌ای انعطاف‌پذیر» است. این بدان معناست که آدمی تنها موجودی است که قادر است «خلاف طبیعت عمل کند». انگاره‌ی «قرارداد اجتماعی» به عنوان مبنای رتوریک فیلسوفان سیاسی مدرن، نقشی بسیار محوری در مصنوعی تلقی کردن سیاست و باور به امکان عمل کردن در جهت مخالف سازوکار طبیعی از سوی انسان‌ها داشت. در «قرارداد اجتماعی» افراد صاحب حق غیرقابل تفویض، جامعه‌ی سیاسی یا وضع سیاسی را در تقابل با وضع طبیعی می‌سازند و این یعنی «دموس» موضوعیتی انکارناپذیر پیدا می‌کند. علوم سیاسی در معنای جدید محصول بلافصل همین تحول است. علم سیاستی که می‌توان با تعلیم و آموزش آن به شهروندان، بنیاد مناسبات سیاسی و اجتماعی را به نحوی ریشه‌ای در جهت دلخواه تغییر داد. رادیکالیسم فلسفه‌ی سیاسی جدید با پروژه‌ی سکولاریزاسیون و لاجرم دموکراتیزاسیون جوامع، نسبتی دارد. بنابراین علوم سیاسی

در بستر شان و مقام و یا به بیان ما در این گفتار «جایگاه» ارزش‌های فلسفه‌ی سیاسی جدید از طریق رتوریک فیلسوفان سیاسی مدرن به بخشی از سامان اعتقادی مشترک تبدیل شده است، موضوعیت پیدا کرده و کارویژه‌های خود را به انجام می‌رساند. وقتی این اتفاق در سطح ایده‌ها، به دست حاملان اندیشه‌ی جدید رخ نمی‌دهد، اما در عین حال به دنبال مدرنیزاسیون از بالا، علوم سیاسی در معنای جدید و لاجرم با همان مواد و مصالح تاسیس می‌شود، گروه‌های آموزشی و حلقه‌های پژوهشی در عمل به فعالیت‌هایی روی می‌آورند که با «بی‌جایگاهی» آنها در عرصه‌ی مناسبات سیاسی نسبتی مستقیم دارد. آنها ذیل علوم سیاسی جدید، حوزه‌هایی را مطالعه می‌کنند یا بخش‌هایی را برجسته می‌کنند که کمترین پیوند را با واقعیت مناسبات سیاسی در کشور دارد- فربه‌شدن مباحث تاریخ اندیشه‌ای در ذیل نام علوم سیاسی تنها یکی از تبعات این بی‌جایگاهی است. طرفه اینکه در تاریخ معاصر ایران، مدرسه‌ی علوم سیاسی ابتدا به دست حاملان اندیشه‌ی تجدّد بنا شد و نگاهی گذرا به محتوای دروس آن، خصلت عملیاتی و رگه‌های بنیادین مدرنیستی آن را آشکار می‌سازد که مباحث تاریخ اندیشه البته در آن جایی نداشت. فربه‌شدن مباحث نظری و به بیان برخی «غیرکاربردی» در علوم سیاسی، نه علت فاصله میان آموزش و پژوهش در علوم سیاسی با عرصه‌ی سیاست واقعی در ایران، بلکه معلول فقدان آن سگّو یا جایگاهی است که می‌بایست با

پیروزی ایده‌های متجددانه از طریق غلبه‌ی رتوریکِ حاملانِ آندر ایران، به محملی برای موضوعیت‌یافتن علوم سیاسی و پیوندیافتن آن با عرصه‌ی سیاست واقعی در ایران تبدیل می‌شد. در واقع می‌توان گفت «جایگاه‌یابی» علوم سیاسی جدید در ایران به یک معنا مستلزم آن است که از پیش، ارزش‌های لیبرال دموکراتیک در سامان اعتقادی جامعه غلبه پیدا کند و بعد علوم سیاسی جدید بتواند به عنوان نهاد دفاع شبه‌علمی از آن ارزش‌ها، نقش خود را ایفاء نماید.

بنابراین این استدلال‌ها به هیچ روی به معنای این نیست که ما ضرورتاً باید بکوشیم تا هر طور شده ارزش‌های دموکراتیک را به مهمترین بخش سامان اعتقادی ایرانی بدل کنیم و به تبع آن منتظر شکوفایی علوم سیاسی در معنای جدیدش بنشینیم. (البته بسیاری از روشنفکران ایرانی در حال انجام همین کار هستند و اتفاقاً وظیفه‌ی روشنفکر را نیز همین می‌دانند). با این همه ما در مقام کسانی که باید در باب زمینه‌های اصلی این آسیب بیاندیشیم، قرار نیست در مقام روشنفکر، کار سیاسی انجام دهیم. بلکه این به معنای آن است که شاید بتوانیم با تأمل در این نسبت‌ها، در اساس وضعیتی که در آن قرار داریم تأمل کنیم. (اینجاست که یک بار دیگر نقش فلسفه و نگاه فلسفی برجسته می‌شود). ما از این طریق می‌توانیم ببینیم که آیا علم سیاست جدید سرنوشت مقدّر ماست؟

آیا با توجه به اینکه نسبتی هست میان علوم سیاسی به عنوان رشته‌ای دانشگاهی و برجستگی بی‌چون و چرای *public opinion* (یا افکار عمومی) در دوره‌ی جدید، می‌توان از یک علم سیاستِ دیگر سخن گفت؟ شاید این علم سیاست «دیگر» که برخی نام بومی و برخی نام اسلامی را بر آن می‌نهند، از سرشتی برخوردار باشد که *public opinion* را به عنوان مبنا و اصل نپذیرد. آن‌گاه تکلیف آموزش و پژوهش «عمومی» علم سیاست چه خواهد شد؟ آن‌گاه تکلیف علوم سیاسی به عنوان یکی از رشته‌های حوزه‌ی آموزش عالی که خصلتی عمومی دارد چه خواهد شد؟ اگر این علم سیاست «دیگر»، مبنا بودن *public opinion* را حتی با وارد کردن برخی قید و شرط‌ها و پیش‌فرض‌ها بپذیرد، آن‌گاه چگونه می‌توان آن را از بدیل غربی‌اش متمایز ساخت و آرایه‌های ایدئولوژیک را از دامان او پیراست؟ در واقع نسبتی هست میان عمومی‌بودن یا عمومی‌شدن و ایدئولوژیک‌بودن یا ایدئولوژیک‌شدن. چگونه می‌توان این تتمه‌ی نازدودنی را از دامان علوم سیاسی و اجتماعی جدید پیراست، اما در عین حال باز با همان منطق پیشین، با همان انتظارات، با همان شیوه‌ی آموزش و پژوهش، با همان دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، به ارائه‌ی آن همت گمارد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پاسخ‌گفتن به آنها نیازمند همفکری و برقراری گفتگوی مداوم و مستمر میان اصحاب فکر و فرهنگ است و این گفتار تنها بحثی است از باب طرح موضوع.

بازتاب فقه پژوهی در سیاست

داود مهدوی زادگان*

۱. شریعت مجموعه ای از احکام تکلیفی و وضعی است که شارع بر مکلفین خود ابلاغ می کند. احکام تکلیفی، اوامر و نواهی ملزمه و غیر ملزمه است و احکام وضعی مجموعه ای از حقوق سیاسی و عمومی و خصوصی است که متعلق حکم تکلیفی قرار می گیرد. فاعل (اعم از دولت و جامعه و فرد) این احکام را مکلف می نامند. و فقه دانشی است که به استنباط احکام شرعی می پردازد. بنابراین، زبان فقه، تکلیفی است. این زبان فراتر از زبان حقوقی است. زیرا علاوه بر حقوق، بحث از تکالیف می کند.

۲. جامعه مدنی نوع خاصی از اجتماع انسان ها است که روابط میان اعضای جامعه بر پایه قانون و حقوق شهروندی استوار است. حال، آیا جامعه مدنی قانون گرا و حق مدار هیچ نیازی به فقه پیدا می

*. دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: davood@ihcs.ac.ir

کانال تلگرامی: @d_mahdavizadegan / @davood@ihcs.ac.ir

کند به ویژه که زبان فقه تکلیفی است ؟ زیرا بنیان جامعه مدنی بر حق خواهی استوار است و نه بر تکلیف .

۳. برخی بر این گمان هستند که تکلیفی بودن خصلت جوامع پیشا مدرن است . جامعه مدرن که بر پایه حق استوار گشته است نمی تواند رنگ تکلیف به خود بگیرد . میان حق و تکلیف درّه عمیقی وجود دارد که پر شدنی نیست و مردم باید از میان این دو یکی را انتخاب کنند ؛ حیات تکلیفی یا زیست حقی . مردم با انتخاب بنیان حق مدار وارد مرحله تشکیل جامعه مدنی می شوند . در این حالت ، آحاد جامعه را شهروند خطاب می شوند و نه مکلف . از این رو ، با ورود به جامعه مدنی ، فقه که زبان تکلیفی دارد ، به حاشیه رانده می شود و جنبه فردی پیدا می کند . به عبارت دیگر فقه در جامعه مدنی بستر عقلایی خود را از دست می دهد . بنابر این ، جامعه مدنی هیچ نیازی به دانش فقهی پیدا نمی کند .

۴. ساخت جامعه حق مدار غیر تکلیفی نا ممکن نیست ولی ناقص است . زیرا چنین جامعه ای مهم ترین رکن خود را به همراه ندارد . از تصور آن به سادگی می توان به نقصان آن پی برد . مفهوم حق اعضای جامعه را مطالبه گر بار می آورد . وقتی انسان چیزی را حق خود بداند ، طبیعی است که در پی تحصیل آن حق خواهد بود و برای این کار حسب ارزش گزاری که می کند تا سر حد از دست دادن جان خود پیش می رود . حق چونان طلبی است که باید

تحصیل کرد. اما این مطالبه گری به مخاطب نیاز دارد تا از او طلب حق شود. فرد یا گروهی که از ایشان مطالبه حق می شود، مسئول می نامیم. زیرا از او پیرامون حق مورد نظر سوال می شود. مسئول همان مکلف است. او مکلف به انجام اموری است که به موجب آن، حقوق مورد مطالبه به دست می آید. اما این مسئول چه کسی می تواند باشد؟ قطعاً اعضای جامعه حق مدار غیر تکلیفی خود را مسئول نمی دانند. زیرا آنان مطالبه گر هستند. لاجرم چاره ای از استخدام و اجیر کردن افراد بی گانه و غیر عضو جامعه مدنی نیست. این افراد هیچ حقی ندارند و کاملاً مطیع اعضای جامعه مدنی حق مدار است. طبیعی است که چنین جامعه ای مولد برده داری است. زیرا برده کسی است که هیچ حقی ندارد و عضو جامعه نیست و چونان مال به حساب می آید. بدین ترتیب، نقصان بی مسئولیتی جامعه حق مدار با پدیده برده داری جبران می شود. اما آیا این گونه رفع نقص جامعه مدنی بر مبنای انسان شناسی آن قابل توجیه است؟

۵. متأسفانه این برداشت از رابطه حق و تکلیف اواسط دهه شصت در ایران مطرح به خیلی زود در محافل علمی و کارگزاری رواج پیدا کرد. ادبیات علمی کشور از مفهوم تکلیف فاصله گرفت و عمدتاً روی مفهوم حق تمرکز پیدا کرد. نخبگان و نیروها و کارگزاران سیاسی کشور نیز متأثر از همین برداشت با مقوله قدرت به مثابه

حق برخورد کردند . براینند کلی این تاثیر فقدان ادبیات سیاسی تکلیف مدار و رواج فرهنگ اقتدارگرایی و بی مسئولیتی بود . این امر آسیب های سیاسی و اجتماعی جبران ناپذیری را به بار آورده است .

۶ . ما برای رهایی از آسیب های یاد شده و قرار گرفتن در مسیر جامعه مدنی کامله به گفتمان و ادبیاتی نیاز داریم که از سویی حامل هر دو مفهوم حق و تکلیف باشد و از سوی دیگر ، سیطره اجتماعی آن فرا گیر و عام بوده باشد . منظومه معرفتی با چنین خصوصیاتی تنها در گفتمان فقهی می توان جستجو کرد. چنان که گذشت فقه اسلامی تکلیف محور و متضمن مقوله حق است و از طرف دیگر گستره اقبال عمومی آن شامل جمیع اقشار مردم است . اسلام فقاهتی در مدت اندکی از به رسمیت شناخته شدن آن بعد انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ش) موفقیت های چشم گیری را از خود نشان داده است . اداره دفاع مقدس و حضور فعال در عرصه های سازندگی و مقتدرانه در عرصه روابط منطقه ای و بین المللی بخشی از موفقیت های گفتمان فقاهت است . بدین ترتیب ، اسلام فقاهتی نقش بسزایی در ورود به جامعه مدنی کامله و گذاز از آسیب های ناخواسته آن دارد .

انقلاب اسلامی و دین در پژوهش‌های علوم انسانی

فرج اله علی قنبری*

مذهب تا قرن هجدهم و شکل‌گیری دولتهای ملی سکولار، بالغ بر چند قرن، نقش مهمی در نظام سیاسی اروپا ایفا می‌کرد. اما علیرغم اینکه عقد قرارداد آسبورگ درگیری مذهبی بین کاتولیک‌ها و لوترین‌ها را در آلمان پایان داد، اختلافات و درگیری بین دو مذهب کاتولیک و پروتستان در اروپای مرکزی تشدید و منجر به جنگ مذهبی سی‌ساله (از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸) در خاک امپراتوری مقدس روم گردید این جنگ به یکی از جنگ‌های تمام‌عیار در تاریخ اروپا بین ابرقدرت‌های اصلی اروپایی یعنی حکومت‌های هابسبورگی اتریش و اسپانیا از یکسو و فرانسه، هلند، دانمارک و سوئد از سوی دیگر به منظور تثبیت قدرت و تعیین مرزبندی‌های جدید تبدیل گردید و منجر به خسارات مالی فراوان و کشته شدن عده کثیری از افراد نیروهای متخاصم گردید. این واقعه مهم تاریخی نقش بسزایی در شکل‌گیری مبانی اندیشه ای غرب گذاشت و زمینه‌های افول مذهب را در نظام سیاسی کشورها و سیستم بین دولتها فراهم آورد. لذا دولتهای ورشکسته اروپایی بعد

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: Alighan27@gmail.com

از تحمل خسارت فراوان و از دست دادن منابع مالی و انسانی و بعد از چهار سال مذاکره بالاخره در وستفاليا با عقد قرارداد های مونستر و اسنابروک با صلح وستفاليا به این جنگ پایان دادند. این توافق بین کشورهای قدرتمند آن زمان پیامدهای مهمی داشت که میتوان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. دولتهای سکولار به عنوان واحدهای سیاسی و مستقل برسمیت شناخته شدند. و

۲. جدائی دین از سیاست به عنوان نظریه حاکم در دانش سیاسی و جهان سیاست پذیرفته شد.

این اصول حتی بعد از جنگ جهانی دوم و دهه هفتاد قرن بیستم الگوی غالب در نظام جهانی مورد اتفاق عالمان سیاسی و سیاستگزاران بود. و به دنبال آن نظریه تجدد و الگوی مدرنیته با زیربنای فکری سکولاریسم به عنوان عامل عقب ماندگی ملل عقب مانده و توسعه نیافته تلقی و الگوی مدرنیته برای پیشرفت و ترقی جهان مستعمره ترویج گردید. شایان ذکر است که در این الگوی توسعه غربی مذهب و سنتهای بومی عامل عقب ماندگی و توسعه نیافته ملل معرفی می گردند.

اما در اواخر قرن بیستم و از دهه هفتاد ما شاهد بازگشت دین به صحنه اجتماعی و سیاسی در جهان هستیم. پژوهشگران و تحلیل گران سیاسی غربی (بویژه در آمریکا) رشد محافظه کاران جدید را در آمریکا و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تثبیت نظام جمهوری در این کشور را نقطه عطفی در بازگشت دین در صحنه

اجتماعی و بین‌المللی تلقی می‌کنند. چرا که در این برهه از تاریخ ، دین و بالاخص اسلام به عنوان یک پدیده شگرف و عنصر مؤثر در جریانات و مسائل داخلی و بین‌المللی اثرگذار شناخته شد و این در زمانی اتفاق افتاد که ایران همراه با کشور همسایه خود یعنی ترکیه در صدد پیروی از الگوی توسعه غربی مدرنیته برای پیشرفت اقتصادی، اجتماعی کشور خود بودند. لذا از سال ۱۹۸۰ ما شاهد رویدادها و حوادث مهمی در جهان هستیم که به نحوی از آنها دین و مذهب در آنها نقش مؤثر و حضور فعالی دارند.

شایان ذکر است که امروزه تنها اسلام گرایان و یا مسلمانان نیستند که در این مناسبات جهانی حضور دارند، بلکه در کشور سکولار هندوستان، سیکها با استفاده از نیروهای نظامی خود با درگیر با سایر ادیان در این کشور، فعالیت یهودیان ارتدکس نژاد پرست در فلسطین اشغالی بر علیه مسلمانان و نقش کلیسای کاتولیک در کشورهای اروپائی ، آفریقایی (مخصوصا آفریقایی جنوبی) و آمریکای لاتین قابل توجه می‌باشد. و در هر یک از این کمناطق به نحوی از آنها حکایت از تأثیر دین و عناصر مذهبی در کشورها و بین کشورها دارند.

لذا علاوه بر توجهی که در حوزه‌ها و گرایش‌های مختلف علمی به عنصر دین و مذهب شده است، گسترش مطالعات در حوزه دین در شاخه‌های مختلف علوم سیاسی جالب توجه می‌باشد. با مروری بر ر سرفصل‌های درسی، کتب منتشر شده و پژوهش‌های انجام شده این مطالب را می‌توان در سه حوزه کلی مشاهده کرد. اول با واکاوی و بازنگری اندیشه‌ها و تفکرات سیاسی به توجه اندیشمندان

به عنصر دین در اندیشه سیاسی متفکران و اندیشمندان سیاسی در اعصار و مناطق جغرافیای مختلف آشنا می شویم. دوم، در حوزه مسائل بین‌المللی علاوه بر نظریه پردازی‌های مهمی که در رابطه نسبت دینبا روابط بین‌الملل انجام شده به نقش دین در تأمین و ایجاد صلح و امنیت و گسترش همکاری‌های بین‌المللی تاکید شده است. و بالاخره در حوزه سیاست مقایسه‌ای، مطالعات انجام شده در موضوعات و مباحث مختلف این گرایش علمی بیانگر اهمیت عنصر دین و تأثیرات دین و مذهب در جامعه و سیاست بوده و به موجب تحولات عمده‌ای شده‌اند. لذا پژوهشگران علوم سیاسی به نقش دین در شکل‌گیری احزاب سیاسی و مشارکت مردم در انتخابات، تأثیر دین در بسیج مردم و نیروهای انقلابی، نقش دین در ترسیم مناسبات بین جامعه و حکومت و بالاخره نقش دین در توسعه و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه مورد توجه استادان، اندیشمندان، تحلیل‌گران و ناظران سیاسی قرار گرفته و اکنون در سازمانهای بین‌الملل تخصصی برای بررسی و کاربرد دین در تحولات و پیشرفت جوامع بخش‌های تخصصی علمی و اجرایی تأسیس کرده است.

در تأیید بر گسترش دین در مطالعات و مناسبات سیاسی و عدول و عبور از نظریه سکولاریسم ما شاهد گسترش نظریات بدیل بومی و مفاهیمی جدیدی می باشیم که توسط دانشمندان علوم اجتماعی بکار رفته است که برای مثال میتوان به مفاهیمی مانند پساکولاریسم (post secularism)، سکولاریسم زدائی (desecularism)، فرای سکولاریسم (beyond secularism) و

بیداری و تجدید حیات دینی (resurgence of religion) اشاره نمود. در تایید این امر میتوان به نوشته **هوراد و یاردا** استاد علوم سیاسی و رئیس انجمن علوم سیاسی آمریکا در مورد دین و انقلاب اسلامی و تأثیر آن در نظام بین‌المللی و عالم سیاست و دنیای سیاسی اشاره کرد. و یاردا به عنوان نظریه پرداز در حوزه سیاست خارجی آمریکا و حوزه تخصصی سیاست مقایسه ای در جهان سوم و مولف کتب درسی متعدد دروس علوم سیاسی در کتاب فرهنگ و هویت سیاسی ضمن بررسی موضوع توسعه و عقب ماندگی کشورهای آمریکای لاتین ، آسیا و آفریقا و همچنین دو الگوی مطرح برای توسعه یعنی الگوی سوسیالیستی - مارکسیستی از یکسو و الگوی توسعه پیشرفت غربی به پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی در ایران می پردازد او با مهم دانستن این واقعه شگرف تاریخی بویژه در ارائه الگوی توسعه بومی برای جهان اشاره می کند. و یاردا می گوید:

« پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تأثیرات و پیامدهای این انقلاب را در جهان قابل تامل می باشد. چرا که در پرتو این انقلاب، ایران اولین کشوری می باشد که هر دو نظام مارکسیستی و نظام سرمایه‌های آمریکائی را که به چالش و در صدد تبیین الگوی پیشرفت و توسعه بومی می باشد. ظهور این نظام اسلامی برای تدوین یک الگوی تمام عیار در خاورمیانه و سایر کشورهای عقب مانده می باشد او تاکید می کند که انقلاب اسلامی ایران الهام بخش جهان سوم و پاسخ به ندای سایر کشورهای در حال توسعه است که در صدد پیروی از یک الگوی توسعه بومی

می‌باشند. لذا ما امروزه شاهد سه تئوری و الگوی توسعه یعنی الگوی سوسیالیستی سرمایه‌داری و مجموعه‌ای از الگوهای بومی (اسلامی - ایرانی) مواجه هستیم". (Howard ۲۰۱۴)

برای مثال رئیس پژوهشکده الهیات در دانشگاه ساموئل اسپرینز در مورد آموزش و تدریس دروس علوم انسانی در دانشگاه‌ها معتقد است گفتمان سکولاریسم خود عامل تغییر نگرش و رفتار مذهبی و معنوی دانش‌جویان می‌باشند. چرا که ما اکنون در دانشگاه‌های خود سکولاریسم را در چالش می‌بینیم. او تاکید می‌کند که در طول دهها سال تجدد و توسعه در سایه سکولاریسم و در مقابل سنت و مبانی دینی به عنوان نظریه رایج و حاکم در علوم اجتماعی و انسانی غرب ترویج می‌گردید. اما این نظریه با چالش مواجه شده است. اسپرینز تاکید می‌کند که این عقب نشینی و افول سکولاریسم فقط با شکست این نظریه در مقابل بیداری اسلامی و تجدید حیات مذهبی نیست. بلکه سکولاریسم با یک چالش درونی نیز مواجه است که بایستی آن را در فراسوی بحث‌های مدرنیته، نسبت آن با دین‌داری و بی‌دینی مورد بررسی قرار داد چنانچه حوزه‌کاسانرا آن را در قالب دو گانگی بین سنت و مقدس از یکسو و تجدد سکولاریسم بیان می‌کند چنانچه با پیشرفت دین و سنت باعث افول تجدد خواهیم شد.

تا اواخر قرن بیستم، دانشمندان علوم اجتماعی نسبت به تأثیر دین در مسائل جامعه بی‌توجه بوده‌اند و این غفلت در بررسی تعداد و مقالات و آثاری که در مجلات علمی و کتب در خصوص دین و مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نگاشته شده مشهود می‌باشد.

پژوهشگران در بررسی علل این بی‌توجهی عامل اصلی را نظریات غربی توسعه مدرنیته می‌دانند که بر اساس این نظریه با سکولار شدن جامعه نفوذ مذهبی در زندگی اجتماعی و فعالیت عمومی مردم و جدائی دین از حکومت منجر به پیشرفت و ترقی می‌شود. این نویسندگان، افول دین و به حاشیه رفتن آن در سطح زندگی فردی و خصوصی افراد تأکید می‌کنند. در آخرین تحلیل نویسندگان غربی پیش‌بینی می‌کنند که با پیشرفت علم و توسعه جوامع، مذهب به حاشیه رفته و یا کاملاً ناپدید می‌گردد.

اما پیروزی انقلاب اسلامی ایران، توجه نویسندگان و پژوهشگران علوم انسانی را به بازگشت دین، و حضور اعتقادات دینی در تأمین و تدارک مؤثر خدمات برای توسعه، حمایت از قشر کم درآمد جامعه. ارائه نظریه بدیل در مورد توسعه در مقابل نظریه‌های دیگر از جمله الگوی مدرنیته، بسیج جامعه مدنی و ایجاد انگیزه در نیروهای اجتماعی برای اقدام از عناصر مهمی هستند که در تحولات اجتماعی قابل توجه می‌باشند. با توجه به موارد فوق‌الذکر، شاهد فعالیت سازمانهای بین‌المللی و ملی مانند سازمان ملل، سازمان خدمات و رفاه آمریکا، نهاد دولتی انگلیسی برای توسعه در تدوین برنامه‌های جلسات کاری ضمن دعوت از رهبران، نهادها و گروه‌های مذهبی از نظریات و پیشنهادات آنها بهره می‌برند. و در راستای نقش مهم دین در توسعه، ما شاهد توسعه تحقیقات و نیروهای زیادی در حوزه دین و توسعه می‌باشیم و نشر آثار مختلف در قالب کتاب، مقاله و یا برگزاری همایش‌ها به این مهم می‌پردازند. لذا کاهش فقر و نابرابری، بسط مناسبات بین کشورها، حفظ محیط زیست، توسعه

پایدار، کنترل خشونت، انتخابات، دموکراسی جامعه مدنی از موضوعات مورد توجه آنها می‌باشد. دانشمندان علوم اجتماعی تأکیدی می‌کند که در حالیکه هنوز، زمان آن نرسیده که دین را به عنوان محور اصلی جوامع بنامیم. اما می‌توانیم آن را به عنوان یکی از عناصر مهم تأثیرگذار تلقی کنیم. (Emma Tomalin ۲۰۱۴)

«نسبت میان پژوهش و سیاست منطقه ای جمهوری

اسلامی ایران»

حمیدرضا اکبری*

۱- سیاست منطقه‌ای (Regional policy) مفهومی چند بُعدی است که برنامه‌ریزی یک کنش‌گر (به خصوص دولت‌ها) را نسبت به پدیده‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی، ژئوپلیتیکی، فرهنگی، هویتی، اجتماعی و... در یک منطقه جغرافیایی خاص سامان می‌دهد.

سیاست منطقه‌ای اغلب با رشته مطالعات منطقه‌ای آمیخته شده است. **مطالعات منطقه‌ای (Area Studies)** یا **Regional Studies** مجموعه‌ای از حوزه‌های میان رشته‌ای پژوهشی و علمی است که به مطالعه مناطق جغرافیایی، ملی یا فرهنگی می‌پردازد. این اصطلاح بصورت گسترده‌ای برای حوزه‌های مختلف علمی و پژوهشی در علوم انسانی و علوم اجتماعی بویژه در علوم سیاسی بکار می‌رود. برنامه‌های معمول مطالعات منطقه‌ای

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: Akbari.irzo12@yahoo.com

شامل مطالعه تاریخ، علم سیاست، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، زبانشناسی، جغرافیا، ادبیات، اقتصاد، امنیت و دیگر رشته‌های مرتبط می‌شود. این رشته در ایران بخشی از برنامه مطالعاتی رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. البته در کشور ما بیشتر مطالعات در این رشته، معطوف به مطالعات امنیتی است.

هدف اصلی سیاست منطقه‌ای در اروپا، (سیاست انسجام یا همگرایی)، تقویت انسجام اقتصادی، اجتماعی و سرزمینی بین مناطق اروپا است و به عبارتی هدف آن حمایت از ایجاد اشتغال و رقابت پذیری شرکت‌ها، رشد اقتصادی، توسعه پایدار و در نهایت بهبود زندگی است. اما سیاست منطقه‌ای در غرب آسیا معنای کاملاً متفاوتی است و دولت‌ها در این منطقه سیاست‌های خود را با اولویت بقاء در یک محیط آنارشیک تعریف می‌کنند.

۲- محققان در تقسیم‌بندی انواع پژوهش‌ها نظرات مختلفی دارند. برخی معتقدند پژوهش‌ها را از نظر کاربرد می‌توان به پژوهش‌های بنیادی (پرداختن به مسائل مفهومی) و پژوهش‌های علمی تقسیم کرد. برخی دیگر معتقدند پژوهش‌های علمی را می‌توان به پژوهش‌های کاربردی، راهبردی، بنیادی و... تقسیم‌بندی کرد. برخی دیگر پژوهش‌ها را بر اساس اهداف به پژوهش‌های توصیفی، همبستگی، تبیینی و اکتشافی و کمی و کیفی تقسیم می‌کنند و ...

پژوهش های معطوف به سیاست منطقه ای نیز با توجه به اهداف، کاربرد، داده ها و اطلاعات و برنامه ها متفاوت است. البته آن چیزی که مهم است این است که این پژوهش ها به خصوص در منطقه غرب آسیا اغلب دارای مبانی سیاسی و امنیتی هستند.

۳- سوال : چه رابطه ای میان پژوهش و سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟

فرضیه: چرخه رابطه ای میان پژوهش و سیاست های منطقه ای جمهوری اسلامی ایران معیوب است.

۴- دلایل معیوب بودن چرخه پژوهش و سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی ایران:

- ضعف در مبانی معرفتی پژوهش در حوزه مسایل منطقه ای و عدم اعتماد سیاستمداران به پژوهش های صورت گرفته در این حوزه. عدم درک صحیح بسیاری از پژوهشگران در حوزه سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی ایران از مبانی معرفتی ابعاد مختلف پژوهش، نیاز به استفاده از این پژوهش ها را از سوی سیاستمداران ایجاد نمی کند. به عبارتی این پژوهش ها آن ها را قانع و اقناع نمی کند.

- سیاستمداران ما اغلب بر اساس علایق (whi sh) سیاست گذاری می‌کنند، نه بر اساس امر واقع (obj ect i ve).

این امر با مبانی یک کار پژوهشی صحیح همخوانی ندارد.

- اغلب پژوهش های صورت گرفته توسط پژوهشگران ایرانی فاقد پوشانه فعالیت و مطالعات میدانی است و یافته های آن ها بیشتر کتابخانه ای و رسانه ای است. لذا سطح اکثر این پژوهش ها پایین است

- کمتر پژوهش علمی در حوزه سیاست های منطقه ای می توان یافت که نگاه انتقادی به سیاست ها و سیاست‌گذاری ها نداشته باشند. این امر سیاستمداران را همواره در حالت تدافعی قرار می دهد و ارتباط آن ها با پژوهشگران را تضعیف می کند.

- وجود رابطه ضعیف میان مراکز پژوهشی و مراکز سیاست گذاری و اجرایی و نا محرم پنداشتن همدیگر.

- فضای منطقه خاورمیانه به دلیل زیست کلی در شرایط بحرانی، نوعاً امنیتی است. امنیتی بودن حصر داده ها و اطلاعات را ایجاب می کند، باب سیاست ورزی را می بندد و حدس و گمان ها را افزایش می

دهد. در این چهارچوب، پژوهش‌ها بیشتر انتزاعی است تا واقعی.

- نگاه‌های ارزشی بر بی‌طرفی در سیاستمداران و پژوهشگران ما چهارچوب استاندارد ندارد. در برخی مواقع به دلیل مقدس‌پنداشتن یک سیاست، پژوهش در مورد آن به جای نگاه علمی و منطقی، نگاهی چالشی و نزاع‌آمیز می‌شود.

- راهبرد پژوهی در منطقه غرب آسیا بسیار دشوار است. این منطقه همواره بحرانی است، تحولات پویا و پرشتاب است و تغییر مدام تاکتیک‌ها، راهبردهای اتخاذ شده را نیز غافلگیر می‌کند. لذا در نگاه سیاستمداران و حتی برخی پژوهشگران راهبردها ذیل تاکتیک‌ها تعریف و ترجمه می‌شود. همچنین امکان انجام یک پژوهش بنیادین در این منطقه بسیار سخت است؛ چراکه عوامل سلبی و متناقض در نتیجه‌ی بیشتر این پژوهش‌ها بر عوامل ایجابی همواره برتری دارد.

- اکثر پژوهش‌های نسبتاً کارآمد و قابل توجه در حوزه سیاست منطقه‌ای، حل مسأله محور هستند. به این معنی که ابتدا مسأله و رخدادی اتفاق می‌افتد، سپس

دستگاه های پژوهشی به دنبال یافتن راهکار های حل
مسأله و مشکل پژوهش ها را سامان می دهند.

ظرفیتهای آینده پژوهی و مسایل سیاست خارجی ایران

علی اکبر اسدی*

جمهوری اسلامی ایران با مسائل مختلفی در عرصه های مختلف و از جمله در سیاست خارجی خود مواجه است. به خصوص در سالهای اخیر با سرعت گرفتن تحولات و دگرگونیهای منطقه ای ایران با مسائلی مهم و اساسی در سیاست خارجی خود روبروست که با پیچیدگیهای بسیاری نیز همراه است. در صورتی که بپذیریم نظام بین الملل و محیط منطقه ای ایران در شرایط گذار و بی نظمی بسر می برد و روندها و بازیگران مختلفی در جهت شکل دهی به نظم نوین منطقه ای و بین المللی در جریان است، این شرایط به ایجاد وضعیت و رویدادهایی منتهی شده است که بسیاری از آنها برای رهبران و جامعه ایرانی شگفتی ساز محسوب می شوند. در طول یک دهه اخیر تحولاتی مانند خیزشهای مردمی و انقلابهای متعدد در جهان عرب، بحرانهای و منازعات متعدد و متداوم در حوزه های منطقه ای مانند عراق، سوریه و یمن، ظهور و افول جریانهای افراط

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پست الکترونیک: aasadi@yahoo.com

گرا مانند داعش و تغییر منافع و رویکرد بازیگران منطقه ای و دگرگونی نقش آنان مانند عربستان سعودی همگی نشانگر تعدد و تکرر مسایل راهبردی و مهم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران خود به عنوان یکی از بازیگران محوری در منطقه از جایگاه و نقش بالایی در تحولات منطقه ای برخوردار است و برای پیشبرد اهداف و منافعش در منطقه نیازمند شناخت و تبیین مناسب تحولات و مسائل و همچنین سیاستگذاری و تصمیم سازی بهینه و مناسب در این خصوص است. با توجه به این وضعیت در شرایطی که نهادهای اجرایی دخیل در سیاست خارجی سعی در مدیریت و حل و فصل مسائل سیاست خارجی در چهارچوب اهداف و منافع کشور دارند، این نکته قابل طرح است که نهادها و سازمانهای فکری، مطالعاتی و تحقیقاتی کشور و همچنین دیسپلینهای علمی حاضر می توانند چه سهم و مشارکتی در پرداختن به مسائل سیاست خارجی ایران داشته باشند. در این راستا در اینجا در پی پرداختن به این موضوع هستیم که آینده پژوهی به عنوان یکی از حوزه های جدید دانش در کشور می تواند چه نقشی در حل و فصل مسائل سیاست خارجی داشته باشد. به خصوص اینکه سرعت و گستردگی تحولات در محیط منطقه ای ایران ما را وادار می کند تا نگرشها و تفکرات معطوف به آینده را تقویت نموده و با آمادگی و توانمندی بیشتری به مسائل سیاست خارجی پرداخته و شگفتیهای احتمالی را کاهش

داده یا به گونه ای مناسب تر مدیریت کنیم. در این راستا آنچه در اینجا درصدد پرداختن به آن هستیم آن است که آینده پژوهی به عنوان حوزه میان رشته ای نوین در ایران از چه ظرفیتهایی برای کمک به حل و فصل مسائل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟

به عبارت دیگر در این مجال در تلاش هستیم تا نحوه ارتباط و تاثیرگذاری دو متغیر اصلی یعنی آینده پژوهی به عنوان متغیر مستقل و مسایل سیاست خارجی ایران به عنوان متغیر وابسته را تبیین نمائیم. آینده پژوهی به عنوان حوزه میان رشته ای در علوم انسانی است که از قرن بیستم در سطح جهانی متولد و رشد کرد، اما این حوزه از دانش تنها در طول دو دهه اخیر در ایران توسعه یافته و اکنون بخشی از نهادهای دانشگاهی و تحقیقاتی کشور به این حوزه توجه دارند. در حالی که حوزه های مختلف علوم انسانی هر یک ممکن است گرایشات مختلف نظری یا کاربردی خاص خود را داشته باشند، به نظر می رسد حوزه آینده پژوهی به رغم داشتن مبانی و چهارچوبهای نظری خود بیش از اغلب حوزه های علوم انسانی به سوی کاربرد و کمک به حل و فصل مسائل عینی گرایش دارد. به خصوص اینکه جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری متمایز با اهداف و رویکردهای متفاوت در سیاست خارجی در مقایسه با اغلب بازیگران بین المللی، با مسائل و چالشهای متعددی

در سیاست خارجی مواجه است. مسائلی که پرداختن به هر یک از آنها مستلزم فهم متغیرهای مختلف مرتبط با این مسائل و بکارگیری روشهای مناسب تحقیقاتی در جهت ارایه تبیین ها و راهبردهای پیشنهادی مناسب در خصوص هر کدام از آنهاست.

در بررسیها و پژوهشها انجام شده در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می توان به چندین دسته یا سطح از بررسیها و تحقیقات اشاره کرد که از جمله آنها عبارتند از: مطالعات نظری و پژوهشهای آکادمیک و کلان در حوزه سیاست خارجی ایران؛ تحقیقات علمی- پژوهشی مساله محور و مطالعات موردی در حوزه سیاست خارجی ایران؛ تحلیلها و برآوردهای اطلاعاتی و اجرایی نهادهای سیاست خارجی و؛ تحقیقات و تحلیلهای راهبردی اندیشکده های سیاست خارجی. در میان چهار دسته نخست سه دسته مورد اشاره در عرصه سیاست خارجی بجز دسته نخست سه دسته دیگر به نوعی با مسائل سیاست خارجی کشور در ارتباط هستند. اما این مطالعات هر کدام با نقصها و مشکلات خاص خود روبرو هستند و در ارائه دیدگاههای جامع، کاربردی و آینده نگرانه به مسائل سیاست خارجی با مشکلاتی روبرو هستند. این در حالی است که آینده پژوهی به عنوان دانش میان رشته ای معطوف به تصمیم گیری و کاربردی دارای مشخصه ها و ظرفیتهایی است که می تواند با همگرا ساختن پژوهشهای فوق به نتایج مهمی برای حل و فصل

مسائل سیاست خارجی منجر شود. در این راستا می توان به مولفه های زیر به عنوان اصلی ترین ویژگیهای آینده پژوهی اشاره کرد که می تواند به عنوان ظرفیتهای جدیدی در خدمت حل و فصل کارآمدتر مسائل سیاست خارجی باشند: روشمند کردن تحقیقات؛ کاربردی کردن پژوهشها؛ تقویت جنبه جمعی پژوهشها؛ گسترش آینده نگری در بررسیها؛ و مشارکت دادن ذینفعان در انجام تحقیقات.